

Islamic Human Sciences: A Narrative of the Institutional Efforts in Iran Before and After the Islamic Revolution

Mohsen Saboorian

Corresponding Author, Assistant Professor, Faculty of Social Sciences,
University of Tehran, Tehran, Iran , saboorian@ut.ac.ir

Hamid Parsania

Associate Professor, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran
h.parsania@ut.ac.ir

Abstract

“Islamization of knowledge”, “Islamization of sciences”, “Islamic university” or “Islamic Human Sciences”, along with a concept like “religious science”, are among the concepts that are mainly derived from a macro perspective. This generic idea has been formed from a desire to overcome the narrow structure of the empiricist and positivistic interpretation of science in connection with religion and the sacred . This idea has already had and still has some ardent advocates not only in Iran but also in some other countries. The special experience of the Islamic Revolution in Iran, as well as the experience of the Cultural Revolution in 1980, made it possible to speak of a kind of experience of Islamic humanities. This paper aims at providing a concise and historical description of the fate of the trends and institutional approaches of religious humanities and the Islamic University in Iran. This paper which is based on the qualitative method of documentation shows that the desire to have Islamic Universities or Islamic human sciences is

not a new one in the recent period after the Islamic Revolution, rather, the basis of such an idea in the Islamic world dates back to a long time in history and even before the Islamic Revolution some Muslim scholars have put forward and followed this idea.

Keywords: Education, Indigenous Culture, Religious Science, Islamic Sciences, Institution Building

علوم انسانی اسلامی: روایتی از کوشش‌های نهادی در ایران پیش و پس از انقلاب اسلامی

محسن صبوریان

استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران saboorian@ut.ac.ir

حمید پارسانیا

دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران h.parsania@ut.ac.ir

چکیده

«اسلامی‌سازی معرفت»، «اسلامی‌سازی علوم»، «دانشگاه اسلامی» یا «علوم انسانی اسلامی»، در کنار مفهومی چون «علم دینی»، از مفاهیمی هستند که عمدتاً، ذیل یک دیدگاه کلان و آن هم خواست فراروی از ساختار تنگ تفسیر تجربه‌گرا و پوزیتیویستی از علم در پیوند با دین و امر قدسی شکل گرفته است. این خواست، نه تنها در ایران که پیش از آن در برخی کشورهای دیگر هم مدافعانی داشته و کماکان دارد. تجربه‌ی خاص انقلاب اسلامی در ایران و همچنین تجربه‌ی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ این امکان را فراهم کرد که بتوان از نوعی تجربه‌ی خواست علوم انسانی اسلامی سخن گفت. این مقاله در پی بیان شرحی فشرده و تاریخی از سرنوشت روندها و رویکردهای نهادی طلب علم انسانی دینی و دانشگاه اسلامی در ایران است. در این مقاله‌ی مبتنی بر روش کیفی اسنادی نشان داده شده که نه تنها خواست دانشگاه اسلامی یا علوم انسانی اسلامی، یک خواست جدید در دوره‌ی اخیر انقلاب اسلامی نیست؛ بلکه اساس چنین ایده‌ای از مدت‌ها قبل در عالم اسلام مطرح بوده و حتی

پیش از انقلاب اسلامی نیز توسط برخی اهالی علم مطرح و دنبال شده است.

واژگان کلیدی: آموزش، فرهنگ بومی، علم دینی، علوم انسانی اسلامی، نهادسازی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۳۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۶

فصلنامه راهبرد اجتماعی- فرهنگی، سال ۱۰، شماره ۴۱، زمستان ۱۴۰۰، صص ۷۸۷-۸۲۱

مقدمه و طرح مسئله

بومی‌سازی^۱ علوم انسانی و اجتماعی در ایران تجربه‌ای است که می‌توان آن را از یک منظر در نسبت با تحولات دهه‌ی ۶۰ میلادی در فلسفه و علوم اجتماعی غرب پیوند زد. جریان‌های نومارکسیست، اگزیستانسیالیسم فرانسوی، پسااستعمارگرایی، جهان‌سوم‌گرایی، دیدگاه‌های آخرت‌گرای زوال غرب و مواردی از این دست، رویکردهایی بود که در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم به یک گفتار رقیب جریان اصلی مدرنیزاسیون و سرمایه‌داری لیبرال تبدیل شده بود. بازتاب این جریان‌ها که عمدتاً مهد آن‌ها اروپا یا امریکای شمالی بود، در کشورهای در حال توسعه به گوش می‌رسید. در جریان «بازگشت به خویشتن» طیف وسیعی از متفکران با گرایش‌های متنوع حضور داشتند که عمدتاً، بازگشت در منظومه‌ی فکری آن‌ها به معنای احیای هویت ملی و دینی ایران اسلامی بود.^۲ گفتار بازگشت به خویشتن در واقع در مقابل گفتار باستان‌گرای ملی‌گرایانه‌ی دوران پهلوی اول بود که باستان‌گرایی و طلب رمانتیک بازگشت به گذشته‌ی شکوهمند پیشااسلامی، جعلی غیرتاریخی از گذشته‌ی اسطوره‌ای ایران بود (ضیا ابراهیمی، ۱۳۹۷).

بومی‌سازی، مفهوم بدیلی برای مباحث مربوط به اسلامی‌سازی علوم انسانی است که در

۱. باید توجه داشت خوانش‌های مختلفی از بومی‌سازی علوم انسانی از یکسو و علم انسانی دینی از سوی دیگر وجود دارد. از آنجایی که هدف مقاله بررسی رویکردهای مختلف به علم دینی یا بومی نیست، ما تفاوت‌های این دو رویکرد را مدنظر نداریم.

۲. در این میان می‌توان به افرادی چون فخرالدین شادمان، احسان نراقی، جلال آل احمد و علی شریعتی اشاره کرد. با قدری توسعه‌ی این جریان افرادی نظیر سید حسین نصر را هم می‌توان در این حلقه وارد کرد. کسانی که با نگرشی منفی و انتقادی نسبت به فردگرایی، سکولاریسم و سرمایه‌داری رایج در غرب می‌نگریستند.

سال‌های اخیر از جانب برخی از اهل نظر در مقابل دیدگاه انکارگرا و پوزیتیویست از یکسو و دیدگاه خاص اسلامی‌سازی علوم، نظیر خوانش فرهنگستان علوم اسلامی قم مطرح شده است (برزگر، ۱۳۹۱؛ شجاعی‌زند، بدون تاریخ و کچویان؛ ۱۳۹۰). بومی‌سازی می‌تواند در سطوح مختلفی دنبال شود، اما آنچه برای پژوهش حاضر واجد اهمیت است، ارائه‌ی روایتی مرتبط با فرایندهای وابسته به ساختار نهادهای علمی است. به عبارت دیگر، تمرکز ما به جای محتوای علم دینی و شرایط و لوازم آن، بر نهادهای مرتبط با علم دینی و کوشش‌های مرتبط در این موضوع است.

بحث علم دینی و علوم انسانی اسلامی، از مباحث مهم دو دهه‌ی اخیر در ایران بوده و بحث‌های مختلفی را برانگیخته است. با این حال، این نوشتار متکفل کلیت موضوع علم دینی یا علوم انسانی اسلامی نیست، بلکه صرفاً محدود به کوشش‌های نهادی مرتبط با علوم انسانی اسلامی است. هرگونه بحث پیرامون دانشگاه اسلامی متوقف بر توافق پیرامون مسئله‌ی علم انسانی بومی یا اسلامی است. از این رو در این نوشتار، ما تلاش‌ها برای اسلامی‌سازی نهاد علم را به میانجی مقدمه‌ای تاریخی مورد بررسی قرار داده‌ایم. در این مقدمه، پیرامون پرونده‌ی نهاد علم دینی پیش از انقلاب و همچنین انقلاب فرهنگی در ایران و تبعات آن، به معرفی اجمالی برخی تلاش‌های تشکیلاتی و نیمه‌تشکیلاتی مرتبط با علوم انسانی اسلامی پس از انقلاب می‌پردازیم. در بررسی تاریخی، هرچند به برخی موارد تحت عنوان دانشگاه اسلامی یا علوم اسلامی به شکل کلی برمی‌خوریم، اما در اکثر این موارد منظور علوم انسانی و اجتماعی اسلامی است. روش ما در این مطالعه اسنادی و شیوه‌ی ما توصیفی و تحلیلی است. شناخت نهادها و ساختارهای اداری مرتبط با اسلامی‌سازی دانش به واسطه‌ی کتاب‌ها و معرفی‌نامه‌هایی ممکن شد که برخی در پایگاه‌های مرتبط با این نهادها منتشر شده است.

۱- اهداف و سؤالات پژوهش

هدف اصلی این مقاله، واکاوی تلاش‌های تاریخی و نهادی مرتبط با اسلامی‌سازی دانش و

علوم انسانی اسلامی در ایران است. لذا پرسش‌های مقاله به قرار زیر است:

۱. ریشه‌های تاریخی خواست اسلامی‌سازی علوم انسانی در ایران چیست؟
۲. آیا تلاش برای اسلامی‌سازی نهاد علم، صرفاً بعد از انقلاب اسلامی مطرح شد یا ایده‌های آن پیش از آن نیز مطرح بوده است؟
۳. نهادهای متکفل علوم انسانی اسلامی در ایران پس از انقلاب کدامند؟

۲- پیشینه پژوهش

زائری و محمدعلی‌زاده (۱۳۹۳)، در مقاله‌ی دیرینه‌شناسی طرح دانشگاه اسلامی، از منظری دیرینه‌شناسانه به مسئله‌ی دانشگاه اسلامی پرداخته و نشان داده‌اند؛ این ایده از پیش از انقلاب وجود داشته و به ویژه توسط گروه‌های مخالف نهضت اسلامی تبلیغ می‌شده است. یکی از دلایل مهم بودن این پروژه برای پهلوی دوم، بهبود وجهه ایران به دلیل بی‌توجهی او به مسئله‌ی فلسطین در جهان اسلام بوده است.

زائری و همکاران (۱۳۹۵)، به شناسایی صورت‌بندی گفتمانی واقع‌هی انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها اقدام کرده‌اند. در این مقاله انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها به مثابه‌ی پیامد ضروری انقلاب اسلامی شناسایی و نشان داده شده در آستانه‌ی انقلاب اسلامی، انقلاب فرهنگی خواست اکثر گروه‌های سیاسی و اجتماعی فعال در جامعه‌ی انقلابی بود و این خواست نهایتاً توسط نیروهای برآمده از انقلاب اسلامی محقق شد.

فراستخواه و آبسالان (۱۳۹۶)، به فراتحلیل پژوهش‌های پیرامون اسلامی‌شدن دانشگاه‌ها در ایران پرداخته‌اند. از نظر این نویسندگان، پژوهش‌های انجام شده در حول موضوع اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها را می‌توان در پنج محور دسته‌بندی کرد:

۱. گرایش دانشگاهیان به اسلامی‌شدن

۲. مفهوم اسلامی‌شدن

۳. راهکارها و موانع اسلامی‌شدن

۴. امکان و ضرورت اسلامی شدن

۵. اسلامی شدن، ایدئولوژی و قدرت.

این پژوهش از این جهت که موضوع اسلامی شدن دانشگاه‌ها را از محورهای مختلف پیش‌گفته مورد بررسی قرار داده است و به ذکر پژوهش‌های نمونه در این محورها اشاره کرده است، مرور مناسبی بر ادبیات این حوزه فراهم می‌کند.

زائری و محمدعلی‌زاده (۱۳۹۸)، در مقاله‌ی «تحلیل جامعه‌شناختی روندهای مؤثر بر شکل‌گیری ایده انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و شناسایی اسلوب‌های بیانی آن تا مقطع غلبه گفتار اسلامی کردن» با استفاده از رویکرد دیرینه‌شناسی فوکویی تلاش کرده‌اند تا روندهای متفاوت و متکثری که واقعه‌ی انقلاب فرهنگی در ایران سال ۱۳۵۹ را ممکن کرد، شناسایی کنند. از نظر این نویسندگان در شرایط مناقشه‌های جدایی طلبانه، تسخیر سفارت آمریکا، جنگ تحمیلی و به ویژه فعالیت‌های تروریستی سال‌های ۵۹ و ۶۰ گفتار اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها در انقلاب فرهنگی بر گفتارهای رقیب غلبه یافت.

مقالات و کتاب‌های متعددی هم پیرامون علم دینی و انواع خوانش‌های ممکن از این مفهوم نوشته شده است که در مقاله به آن اشاره شده است و برای پرهیز از تطویل از ذکر مجدد آن در اینجا صرف‌نظر می‌شود. با وجود این پژوهش‌ها، هنوز پژوهشی به بررسی نهاد‌های متکفل اسلامی‌سازی علوم انسانی در ایران نپرداخته است. پژوهش حاضر تلاشی مقدماتی برای پای گذاشتن در این وادی است.

۳- ملاحظات مفهومی

رویکرد مفهومی کلان حاکم بر این پژوهش، رویکرد شلری در جامعه‌شناسی معرفت است. در این رویکرد که شباهت زیادی به نگاه وبر در پژوهش‌های تاریخ‌اش دارد (وبر، ۱۳۸۵: ۵۸)، بر خلاف رویکرد یک‌جانبه‌گرای ایده‌آلیستی، یا ماتریالیستی تلفیقی میان دو سطح ایده و ماده یا به بیان دیگر، عوامل معرفتی و غیرمعرفتی برقرار می‌کند. شلر این تلفیق را با استفاده دو

مفهوم عوامل واقعی^۱ و عوامل ایده‌آل^۲ توضیح داد (Scheler 1992). منظور او از عوامل واقعی، رانه‌های ضروری حیات انسانی است که به شکلی مادی امکان حیات را برقرار می‌کنند. عوامل ایده‌آل در مقابل، در روح انسانی و ارزش‌های او ریشه دارند. از نظر شلر یکی از این دو بدون دیگری عقیم و ناتمام است.

ملاحظات حاکم بر نهاد علم نیز برکنار از عوامل واقعی و ایده‌آل نیستند. تأثیر عوامل وابسته‌ی بر ایده بر ساخت علم، که خود از جنس ایده است، به نظر قابل قبول است. دانشمندان بر اساس نیازهای برخاسته از ساحت علم به تحولات علمی دامن می‌زنند. این ایده به شکل نسبی، قابل قبول است، اما هنگامی که در خوانش‌های ایده‌آلیستی، مطلق شود، بر اساس جریان‌های تاریخ علم قابل قبول نیست. نقطه‌ی مقابل این ایده، پذیرش ساخت ماتریالیسم است، به این معنا که کل ایده و علم بر اساس ماده و ساحت مادی زندگی انسان ساخته می‌شوند. چیزی که مارکس در سرمایه ادعا کرده بود. هرچند ایده‌ی کلی به همان دلیل مطلق بودنش قابل پذیرش نیست، اما بر اساس خوانش وبری-شلری می‌توان به سطحی از تأثیرگذاری ماده و ایده در ساحت علم باور داشت.

۴- روش تحقیق

روش ما در این پژوهش روش اسنادی مبتنی بر داده‌های موجود در منابع مختلف مکتوب و دیجیتالی بوده است. در روش اسنادی مهم‌تر از خود منابع، منطق برگزیدن منابع و استخراج محتوای مورد نیاز این منابع است. در این مورد، ابتدا بر اساس مطالعه‌ی ادبیات این حوزه به شناسایی منابع مورد نیاز اقدام گردید. پس از آن نهادهای مورد پژوهش شناسایی شده و برای استخراج تاریخچه به وب‌گاه‌های این نهادها یا منابعی که درباره‌ی این نهادها نوشته شده، مراجعه گردیده است. منطق گردآوری داده یک منطق کیفی و مبتنی بر نیاز پژوهش بوده است.

1. real factors

2. ideal factors

۵- یافته‌های پژوهش

۵-۱- ریشه‌های اسلامی‌سازی علم

تمایل به اسلامی‌سازی^۱ و مقابله با سکولاریسم افسارگسیخته‌ی دهه‌های پنجاه و شصت میلادی تنها در ایران مشهود نبود، این گرایش کم‌وبیش در کشورهای تحت سلطه و مستعمره‌ی غرب، از شبه‌قاره و پاکستان جدید گرفته تا مصر، مراکش، الجزایر و حتی کشورهایی با تجربه‌ی گسترده‌ی سکولاریزاسیون نظیر ترکیه وجود داشت. متفکرانی چون «محمد نقیب العطاس»، «اسماعیل الفاروقی»، «عثمان بکار»، «طه جابر العلوانی» و «مظفر اقبال» در خارج از ایران هر یک به نوعی پروژه‌ی اسلامی‌سازی علوم انسانی یا علم اسلامی به شکل عام را مطرح و پیگیری کردند (سوزنچی، ۱۳۸۹: ۴-۶). حتی پیش از آن و در اوایل قرن بیستم، آموزش مجموعه‌ای از علوم مدرن در حاشیه‌ی دانشگاه الازهر مصر آغاز شد. در تجربه‌ی مصر و الازهر، به دلیل پیوند وثیقی که میان حکومت و روحانیت سنی وجود داشت، ورود این علوم با به رسمیت شناختن علوم قدیمه حاصل شد. بدین ترتیب علوم جدید نه با نفی علوم سنتی و اسلامی که با تأیید اقتدار آن به این دانشگاه وارد شد. این در شرایطی بود که وضعیت ورود علوم جدید به ایران، شکلی مغلوبه داشت. در دوره‌ی رضاخان، شکل‌گیری دانشگاه در ایران در شرایطی محقق شد که پیش از آن حوزه، روحانیت و علوم اسلامی از رسمیت انداخته شده بود. این موضوع البته از جهتی مربوط به شرایط اجتماعی روحانیت شیعی و نسبت او با حکومت و از جهت دیگر نیز معلول سیاست‌های دین‌ستیز رضاشاه بود (آشنا، ۱۳۸۸).

یکی از جریان‌های خواستار علوم انسانی اسلامی، روشنفکری دینی، به ویژه افراد شاخص قبل از انقلاب آن بودند. نقش «مهدی بازرگان» و «علی شریعتی» در این میان برجسته است. البته به این جریان، تا پیش از آنکه دکتر شریعتی به آن سویه‌های چپ و عدالت‌خواهانه

۱. نویسندگان به رغم آگاهی از تفاوت‌های علوم انسانی (در معانی مختلف از انسانیت گرفته، تا علوم لیبرال، یا علوم فرهنگی) و علوم اجتماعی (به معنای دانش‌های مرتبط با انسان و جامعه، همچون مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مدیریت و ...) در این مقاله این دو اصطلاح را بدون توجه به این تمایزها و آزادانه به جای یکدیگر به کار برده‌اند. دلیل این امر آن بوده که در مکاتب مختلف اسلامی‌سازی علوم انسانی، معمولاً علوم انسانی اعم از علوم اجتماعی یا معادل آن در نظر گرفته می‌شود.

بخشد، گرایش‌های علم‌گرایانه و پوزیتیو داشت. «پرتوی از قرآن» استاد محمود طالقانی و «تفسیر نوین» استاد محمدتقی شریعتی تلاشی بود؛ برای تبیین سنت‌های دینی با استفاده از توضیحات علمی و عصری. مهندس مهدی بازرگان تلاش کرد تا علم جدید و تجربی و به تبع آن سبک زندگی غربیان را مطابق اصل آموزه‌های اسلامی معرفی کند^۱ (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۳۰۲). بازرگان پیش از انقلاب قائل به نقش‌آفرینی گسترده‌ی اسلام در مسائل سیاسی و اجتماعی بود. او معتقد بود «در برابر هر یک رساله‌ی عملیه که از طرف مراجع تقلید و روحانیت نوشته می‌شود، [باید] ده رساله‌ی علمیه و فکریه و اصولیه و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بر طبق احتیاج و درک و قبول مردم و شأن زمان، راجع به اصول و عقاید و افکار و مرام اسلام نیز نوشته شود» (بازرگان، ۱۳۴۱: ۱۲۲).

علی شریعتی، مدافع پرشور جریان اسلام اجتماعی و بازگشت به خویشتن در دهه‌ی پنجاه خورشیدی بود. او با تأثیرپذیری از مارکسیسم، به ویژه با قرائت فرانکفورتی و همچنین اگزیستانسیالیسم سارتر، خواستار روشنفکری متعهد و آگاه به سنت و تاریخ بود. مفهوم بازگشت به خویشتن شریعتی، را می‌توان امتداد گفتار «غرب‌زدگی» آل‌احمد و ذیل مفهوم از خودبیگانگی فهم کرد. او خواهان بازگشت به خویشتن اسلامی بود، زیرا این «تنها خویشتنی است که از همه به ما نزدیک‌تر است و تنها فرهنگ و تمدنی است که الان زنده است و تنها روح حیات و ایمانی است که در متن جامعه‌ی الان که روشنفکر در آن جامعه باید کار کند، زندگی دارد» (شریعتی، بی‌تا: ۴۰).

جمعیت جامعه‌شناسان مسلمان در ۱۹۷۲ در امریکا و کانادا تأسیس شد. در ۱۹۷۴ عربستان میزبان اولین کنگره‌ی جهانی اقتصاد اسلامی بود. در ۱۹۷۷ اولین کنگره‌ی جهانی تعلیم تربیت اسلامی در مکه آغاز شد و احتمالاً، اصطلاح «اسلامی‌سازی علوم» اولین بار در همین همایش مطرح شد. در همین سال کنگره‌ی جهانی اندیشه‌ی اسلامی در سوئیس

۱. بازرگان، همچون استاد شریعتی، نسبت به علوم عقلی بدبین بود. او به دلیل ناآشنایی با زبان عربی، در کتاب راه طی شده، حدیث «الحکمة ضالة المؤمن» را طوری ترجمه کرد که در آن ضال معنای مضل و گمراه‌کننده می‌داد. به این ترتیب، حدیثی که معنای صحیح آن «حکمت گمشده مؤمن است» بود، به اینکه فلسفه گمراه‌کننده مؤمن است ترجمه شد (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۳۰۲).

تشکیل شد که منجر به شکل‌گیری مؤسسه‌ی جهانی اندیشه‌ی اسلامی^۱ در ویرجینیای امریکا شد. در ۱۹۸۲ دانشگاه اسلامی پاکستان دومین کنگره جهانی اندیشه‌ی اسلامی را به عنوان «اسلامی کردن معرفت» برگزار کرد. به دنبال آن کتاب «اسلامی کردن معرفت: مبادی کلی، راهکارها و اقدامات» توسط اسماعیل الفاروقی تدوین شد. سید محمد نقیب العطاس که مدعی ابداع اصطلاح «اسلامی‌سازی معرفت» بود، مؤسسه‌ی بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی را در مالزی تأسیس کرد. در همین ایام بود که در ایران دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) تأسیس شدند (سوزنجی، ۱۳۸۹: ۴-۶).

ظاهراً ایده‌ی «دانشگاه اسلامی» در ایران اولین بار در سند ثبت اموال بنیاد پهلوی مطرح شد. در زمان پهلوی اول، بسیاری از زمین‌های شخصی یا عمومی به طوع یا اکراه به ملکیت رضاشاه درآمد. پهلوی دوم در ۱۳۲۰ املاک و مستغلات رضاخان را برای مصارف خیریه به دولت واگذار کرد. ۸ سال بعد مجلس «قانون بازگشت املاک و مستغلات اعلیحضرت شاهنشاه فقید به ملکیت اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی» را تصویب کرد که اساس شکل‌گیری بنیاد پهلوی شد. مطابق این قانون املاک واگذار شده به دولت به ملکیت پهلوی دوم برگشت تا «به نام موقوفه خاندان پهلوی نامیده شود و عواید آن به مصرف امور خیریه برسد»^۲.

در جریان ثبت موقوفه‌ی خاندان پهلوی در سال ۱۳۴۰، بخشی از اموال آن برای راهاندازی «دانشگاه اسلامی» اختصاص یافت. با توجه به اینکه رویکرد پهلوی دوم در مواجهه با علما و نهاد روحانیت، ادامه‌ی سیاست پهلوی اول، هرچند با شدت و ضعف بود، این ایده را می‌توان در امتداد سیاست کنترل نهاد دین و دولتی کردن این نهاد تلقی کرد. پهلوی اول برای این کار از سویی به محدودیت ارباب عمائم تحت موضوع «جواز عمامه» پرداخت و از سوی دیگر نهادهای موازی حوزه و روحانیت را تأسیس کرد. در این میان موفق‌ترین این نهادها که تا امروز دوام

1. International Institute of Islamic Thought

۲. متن قانون ۱۳۲۸/۰۴/۲۰:

آورده، دانشکده‌ی «علوم معقول و منقول» بود. از سایر مؤسساتی که دوامی نیافتند؛ می‌توان به تأسیس «سازمان وعظ و خطابه» و همچنین «سازمان پرورش افکار» اشاره کرد. ایده‌ی این موارد به ویژه «دانشکده‌ی معقول و منقول» و همچنین «مدرسه‌ی عالی سپهسالار» بعداً مورد توجه پهلوی دوم قرار گرفت (آشنا، ۱۳۸۸؛ زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۳؛ کوهستانی‌نژاد، ۱۳۷۰).

ایده‌ی تأسیس «دانشگاه اسلامی» توسط امام محکوم شد و آن‌را به «قرآنی که بر سر نیزه کرده‌اند» تشبیه کرد. او این حرکت را در ادامه‌ی تلاش برای کنترل و حفظ سلطه و تأثیرگذاری بر حوزه‌های علمیه می‌دانست: «مگر اینها می‌توانند که اسلام و مسلمین و علمای اسلام را تحت وزارت فرهنگ قرار بدهند؟» (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۱). به دلیل همزمانی شکل‌گیری دارالتبلیغ آیت‌الله شریعتمداری و ایده‌ی دانشگاه اسلامی، و به‌ویژه با توجه به خصلت غیرانقلابی آیت‌الله شریعتمداری، این احتمال در میان حامیان نهضت امام مطرح شده بود که ممکن است رابطه‌ای میان دانشگاه اسلامی حکومت و دارالتبلیغ وجود داشته باشد (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۲).

ایده‌ی شکل‌گیری دانشگاه اسلامی، بار دیگر در اولین نشست سران کشورهای اسلامی به سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) در رباط مراکش توسط هیأت ایرانی مطرح شد. این کنفرانس دو سال پس از شکست اعراب در جنگ شش روزه تشکیل می‌شد و قاعدتاً موضوع اصلی آن مسئله‌ی فلسطین بود. با این حال، ایران تنها کشوری بود که به سرعت روابط اقتصادی و سیاسی با اسرائیل برقرار کرده بود و این ایده به منظور بهبود چهره‌ی ایران در میان کشورهای اسلامی مطرح می‌شد. پیش از این کنفرانس، در گزارش داخلی ساواک قم، تأکید شده بود که تأسیس این دانشگاه به بهبود وجهه‌ی ایران در میان کشورهای اسلامی کمک می‌کند (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۴-۲۶).

عامل دیگر در شکل‌گیری نوعی علاقه به تأسیس دانشگاه اسلامی در دوره‌ی پهلوی دوم، رویکردهای سنت‌گرایانه‌ی نزدیک به دربار بود. در جریان جنگ جهانی دوم و به ویژه پس از

آن چندین جریان در غرب به خودانتقادی معرفتی و تکنیکی پرداختند. از نومیارکسیست‌های مکتب فرانکفورت تا اگزیستانسیالیست‌های چپ فرانسوی، از آفریقایی‌تباران جهان‌سوم‌گرا تا سنت‌گرایان و پس‌اساختارگرایان و پست‌مدرن‌ها. همه‌ی این جریانات دنباله‌ای هم در ایران داشت. در این میان، سنت‌گرایی هم به دلیل نزدیکی به خاندان پهلوی پیش از انقلاب و هم دنبال شدن آن توسط برخی جریان‌های اسلامی پس از انقلاب جریانی مانا تر از سایر جریان‌ها بوده است. سید حسین نصر از مدونین و همچنین سخنگوی پرشور این جریان از پنجاه سال پیش تا کنون به شمار می‌رود. او که از خاندانی بلندپایه بود، روابط نزدیکی هم با رجال وقت و همچنین خاندان پهلوی داشت و لذا توانست برخی از این ایده‌ها را در دهه‌ی پنجاه شمسی به سرانجام رساند.

سنت‌گرایی نصر امتداد سنت‌گرایی نویسنده‌گانی چون فریتیوف شوان^۱، رنه گنون^۲ و آینده کومراسوامی^۳ بود. در این دیدگاه، برخلاف معنای مصطلح سنت، یعنی عادات و عناصر و میراث منتقل شده از نسل‌های پیشین، سنت به معنای مجموعه اصولی است که «از عالم بالا فرود آمده‌اند و در اصل عبارتند از یک نوع تجلی خاص ذات الهی، همراه با اطلاق و به‌کارگیری این اصول در مقاطع زمانی مختلف و در شرایط متفاوت برای یک جماعت بشری خاص» (نصر، ۱۳۸۵: ۱۱۶). این تعریف هرچند ضرورتاً به معنای بازگشت به گذشته نیست، اما رویکرد نظری و مطالعاتی نصر و آثار او نشان‌دهنده‌ی توجه و تمرکز او به احیای میراث کهن عقلانی در اسلام است. نصر به نقش ویژه‌ی خود در شکل‌گیری کنگره‌ی جهانی تعلیم و تربیت اسلامی در ۱۹۷۷ در مکه اشاره کرده است. او هرچند تعبیر اسلامی کردن دانش را به معنای گنجاندن دانش غربی در چارچوب اسلامی نمی‌پسندد، اما معتقد است خود او اولین بار در سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۵۸ که مشغول نگارش کتاب «علم و تمدن در اسلام» بود، به آن اشاره کرده است. این کتاب به هر حال سال‌ها بعد چاپ شد و این مفاهیم را اسماعیل الفاروق و نقیب العطاس

1. Frithjof Schuon

2. René Guénon

3. Ananda Kentish Coomaraswamy

بعدها استفاده کردند و با آن شناخته شدند (جهانبگلو، ۱۳۸۵: ۵۳). هنگامی که نصر در ۱۳۵۱ به ریاست دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف فعلی) رسید؛ بلافاصله گروه علوم انسانی را در کنار دانشکده‌های فنی و مهندسی تأسیس کرد تا دروس اسلامی، فلسفه و منطق را برای دانشجویان اراده شود. او برخی شاگردانش نظیر غلامعلی حداد عادل و ویلیام چیتیک را استادیار آنجا کرد (جهانبگلو، ۱۳۸۵: ۷۹؛ زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۹). نصر همچنین متولی تأسیس دانشگاه اسلامی در مشهد شد، طرحی که نهایتاً به عمل درنیامد.

در سال ۱۳۵۵ هویدا طرحی برای تأسیس یک مدرسه‌ی عالی اسلامی در شیراز به شاه ارائه کرد. با توجه به حساسیت و تشکیکی که افراد نهضت نسبت به هرگونه فعالیت اسلامی از جانب حکومت داشتند، شاه زیر آن نوشت «این موضوع به این سادگی نیست که با یک گزارش کار انجام شود». امام بعداً در ۴ فروردین ۱۳۵۷ در چهلم شهدای قیام تبریز، به موضوع دانشگاه اسلامی مشهد اشاره کرد و هدف آن را کوبیدن اسلام با اسلام خواند (زائری و محمدعلی‌زاده ۱۳۹۳). با آنچه گفته آمد، روشن است که خواست و نیت اسلامی‌سازی دانشگاه پیش و پس از انقلاب یکی نبود، ولو اینکه، ظاهر این دو مشابه تلقی شود. پهلوی دوم به روشنی به دنبال الگوی نوسازی و عرفی‌سازی بود و نگاه او به دانشگاه اسلامی، نگاهی ابزاری بود، برای بهبود وجهه‌ی خود در سطح جهان اسلام از سویی و امکان رقابت با رهبری کشورهای دیگری همچون عربستان و مصر. اما نگاهی که پس از انقلاب به اسلامی‌سازی دانشگاه وجود داشت، نه صرف تأسیس یک دانشکده، دانشگاه یا رشته، بلکه نگاهی بنیادین بود که خواست آن تا حد زیادی به محتوای غیربومی و غیراسلامی علوم انسانی موجود و متعارف در کشور برمی‌گشت. هرچند نتیجه‌ی فعالیت‌های مرتبط با این خواست در ایران لزوماً توفیق‌آمیز نبود، اما اصل این هدف نسبتی با هدف پیش از انقلاب نداشت.

پس از انقلاب اسلامی در دی‌ماه ۱۳۶۲، قانون تأسیس دانشگاه بین‌المللی اسلامی در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید. از جمله اهداف این دانشگاه «نشر فرهنگ و معارف اسلامی در سطح بین‌المللی» بود. این دانشگاه در سال ۱۳۷۰ با ادغام با یک مؤسسه‌ی دیگر،

به دانشگاه بین‌المللی امام خمینی تغییر نام داد.

ایده‌ی علم دینی یا بومی لااقل تا پیش از انقلاب (و البته پس از آن)، معانی متکثر و متعددی داشته است. در نخستین روایت‌ها که شاید بخشی از آن متأثر از جریان اولیه‌ی روشنفکری دینی «سید جمال» و «اقبال» بود و «بازرگان» نماینده‌ی تام و تمام آن است، علم دینی به دین علمی فروکاسته شد. در برخی جریان‌های دیگر، نظیر جریان‌های سنتی یا نقل‌گرا، علم دینی با عالم دیندار پیوند داده شد و به آن تقلیل پیدا کرد. تمامی این جریان‌ها در یک وجه به یکدیگر شباهت داشتند و آن هم تعریف علوم انسانی و اسلامی به عنوان دیگری علوم تجربی موجود است. در این معنا، چه نزد پهلوی اول و دوم و چه در پروژه‌ی روشنفکران دینی نظیر بازرگان، اصل علوم تجربی جدید بود و علوم اسلامی از علوم «رسمی» که دانشگاه جدید باید به آن‌ها هویت و رسمیت می‌بخشید، متمایز تلقی می‌شدند. در طرح اولیه‌ی دانشگاه تهران هم هرچند اثری از علوم اسلامی و منقول و معقول نبود، اما بعداً این دانشکده با همان نگاه تفکیک میان علم حقیقی تجربی و علوم انسانی، به دانشگاه تهران منضم شد. بدین‌سان تأسیس دانشگاه اسلامی، نه برای شکل‌گیری علم اسلامی، یا اسلامی‌سازی علوم، یا ساختن انسان و جامعه‌ی اسلامی، بلکه به عنوان دانشگاه و علمی برای مطالعات اسلامی و پژوهش درباره‌ی تاریخ و اندیشه‌های اسلامی مطرح شد. مشابه همین پروژه را می‌توان در برخی جریان‌های پس از انقلاب هم مشاهده کرد که بومی‌سازی و علوم اجتماعی اسلامی را به عنوان مبدأ همین علوم اجتماعی موجود تلقی کردند و خواستار بازخوانی آن در سایه‌ی علوم مدرن شدند.^۱

در برخی جریان‌ها و تفاسیر بعدی که به ویژه، پس از انقلاب رشد کردند، علم دینی با رئالیسم انتقادی پیوند خورد و کارکرد آن صرفاً محدود به مقام جمع‌آوری و تورانداختن برای صید واقعیت‌های تجربی شد (باقری، ۱۳۷۴، ۱۳۸۲، ۱۳۹۶). جریان روشنفکری دینی پس از انقلاب، در بدو امر از همین معنای علم دینی دفاع می‌کرد، هرچند پس از آن به دیدگاه‌های هرمنوتیکی نزدیک شد. دیدگاه دیگری که پس از انقلاب ظرفیت استخراج علم دینی پیدا کرد. در این میان مثلاً خوانش‌هایی که ابن خلدون را به عنوان اولین «جامعه‌شناس» تلقی می‌کند قابل ذکر است.

کرد، تفاسیر نوکانتی، فرهنگی و پارادایمی، پیرامون علم یا تفاسیر پسا‌ساختارگرا از معرفت بود که هرچند به علم دینی امکان حضور می‌داد، اما این حضور، صرفاً حضوری در عرض و همپایه‌ی سایر علوم و اشکال معرفت است و به همان اندازه بی‌خاصیت و غیرقابل دفاع. در این دیدگاه انتخاب علم دینی، یا یک انتخاب ایمانی (و ضرورتاً با تفسیری مسیحی غیرعقلانی) خواهد بود، یا شکلی از غلبه‌ی تمدنی علم دینی بر سایر علوم. در هر حال هیچ‌یک از این دیدگاه‌های نسبی‌گرا، امکانی برای مواجهه‌ی عقلانی با علم دینی و نسبت‌سنجی معقول علم و دین فراهم نمی‌کنند. رویکرد رقیب دیگری که به علم دینی وجود دارد، دیدگاهی است که امتداد حکمت اسلامی صدرایی است و در حال حاضر توسط حکما و متألهان مسلمان دنبال می‌شود (پارسانیا، ۱۳۹۶ و جوادی آملی، ۱۳۸۶). جمع‌بندی و تحلیل دیدگاه‌های موافقان یا منتقدان علم دینی البته مجال دیگری می‌طلبد (حسینی و همکاران، ۱۳۸۷؛ گلشنی، ۱۳۸۸ و موحد ابطحی، ۱۳۹۱).

به هر حال علی‌رغم توضیح تاریخی پیرامون مفهوم علم دین و دانشگاه اسلامی و آنچه در ادامه پیرامون تشکلهای مرتبط با آن پس از انقلاب داده شده، اما جریان اصلی نهاد علم و دانشگاه، همان جریان متعارف و رایج در دنیا بوده است و ربط و وثیقی میان آن و علم دینی وجود نداشته است. واقعیت‌های میدان پژوهشی در این حوزه، نشان‌دهنده‌ی رقابتی نابرابر میان این دو گفتار است. هرچند به لحاظ کیفی و راهبردی تلاش‌های گسترده‌ای از جانب افراد و برخی تشکلهای انجام شده، اما به لحاظ کمی و در قیاس با گفتار رقیب بسیار ناچیز است.^۱ در یک طرف گفتار جاقفاده‌ی علم‌گرایی است که به شکلی ساختاری و با سابقه‌ای تقریباً صدساله در ایران بر نهاد علم و دانشگاه استیلا دارد. گفتار مقابل، یعنی گفتار علم دینی، عمدتاً به شکل

۱. به عنوان مثال بودجه‌ی مصوب سال ۱۳۹۹ برای دانشگاه تهران (به استثنای بودجه‌های پردیس‌ها) ۶۸۸ میلیارد تومان بوده است که به تنهایی بیشتر از مجموع بودجه‌ی سازمان تبلیغات اسلامی (۲۷۱ میلیارد تومان)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم (۱۵۰ میلیارد تومان)، دبیرخانه‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی (۵۶ میلیارد تومان)، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی و اسلامی (۳۹ میلیارد تومان)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (۲۳ میلیارد تومان)، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (۲۰ میلیارد تومان)، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (۲۰ میلیارد تومان)، دانشگاه شهید مطهری (۱۵ میلیارد تومان)، دانشگاه امام صادق (۱۳ میلیارد تومان)، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی (۸ میلیارد تومان) و مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت (۷ میلیارد تومان) بوده است. سایر نهادهای مرتبط با علوم انسانی و اسلامی که در این پژوهش به آن‌ها پرداخته‌ایم از بودجه‌های همین نهادها یا حمایت‌های موردی سایر نهادها استفاده می‌کنند.

حوزه‌های و پراکنده دنبال شده و تنها در یکی دو دهه‌ی اخیر در ایران است که پژوهشگران این حوزه تلاش کرده‌اند کارهای پراکنده را به سامان برسانند.

۵-۲- انقلاب فرهنگی در ایران

امروزه و با گذشت چهار دهه از وقوع انقلاب فرهنگی در ایران، ارزیابی‌های مثبت و منفی نسبت به آن ابراز می‌شود. به لحاظ تاریخی اما با در نظر گرفتن شرایط انقلاب در سال‌های آغازین، فعالیت گسترده‌ی گروه‌های سیاسی و شبه‌نظامی در دانشگاه‌ها و معارضه‌ی آن‌ها با جریان اصلی نهضت امام، این موضوع به خواست عمومی جریان‌های اسلامی درگیر در انقلاب تبدیل شده بود. هرچند خواست تغییر و تحول در دانشگاه و نظام آموزشی مورد اتفاق همه‌ی گروه‌ها، حتی گروه‌های غیرمذهبی بود، اما انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها عمدتاً، خواست دانشجویان انقلابی و پیرو خط امام بود. درخواست‌ها و تلقی‌ها از تحولات فرهنگی در دانشگاه‌ها متفاوت بود. این درخواست‌ها طیفی از «انقلاب آموزشی» و حرکت در جهت رفع نیازهای کشور، تا تأکید بر «تکنولوژی مناسب» و «علم بومی» را شامل می‌شد (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۱). علاوه بر گروه‌های مسلمانی مانند دانشجویان خط امام که در دانشگاه‌های آن روز معارض مجاهدین خلق بودند^۱، و خواستار تصفیه‌ی دانشگاه از عناصر ضدانقلاب و غرب‌گرا بودند، کمیته‌های پاک‌سازی و تزکیه حتی در دانشگاه تهران که رییس آن از نیروهای ملی مذهبی بود، شکل گرفته بود. وقایعی نظیر؛ اشغال سفارت امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، موقعیت این دانشجویان را در دانشگاه‌ها تقویت کرد. با استعفای دولت بازرگان، نیروهای ملی‌گرا هم در دانشگاه به حاشیه رفتند. منازعات جدایی‌طلبانه‌ی

۱. محمدملکی، سرپرست وقت دانشگاه تهران و از چهره‌های ملی مذهبی، که در اصل مخالف تعطیلی دانشگاه‌ها بود، وضعیت آن روزها را در سال ۱۳۵۹ اینگونه گزارش کرده است: «چند تانک عظیم چیفتن در محوطه دانشگاه پارک شده بود و دو سازمان چریکی مجاهدین خلق و فداییان خلق، یکی در دانشکده علوم و دیگری در دانشکده‌ی فنی به مردم تعلیمات نظامی می‌دادند، و مسجد دانشگاه، مرکز کمیته انقلاب اسلامی^۱ و انبار اسلحه و وسایلی بود که از خانه طاعوتیان به دست مردم فتح می‌گردید و به آنجا آورده می‌شد. در چنین شرایطی ما مجبور بودیم طبق فرمان امام، کلاس‌ها را هرچه زودتر دایر کنیم و دانشگاه را به وضع عادی برگردانیم و در این کار موفق شدیم» (منقول در: زائری & محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۵، ص ۱۸).

قومی سال‌های اول انقلاب در کنار موارد پیش‌گفته، به فضای دانشگاه در آن سال‌ها، بیش از پیش رنگ و بویی سیاسی و غیرعلمی بخشیده بود (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۸: ۷۵). با وقوع درگیری در دانشگاه تبریز و به دنبال آن اشغال این دانشگاه توسط نیروهای خط امام، وقایع مشابهی در دانشگاه‌های تهران و شهرهای بزرگ تکرار شد. در اردیبهشت ۱۳۵۹ امام در حضور مردم و به ویژه اعضای انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها به تبیین ضرورت اصلاح دانشگاه‌ها پرداخت. او این اندیشه را که «علم فیزیک یکی اسلامی است، یکی غیراسلامی» رد کرد. همچنین، این تصور که اسلامی شدن دانشگاه‌ها به معنی تدریس فقه، تفسیر و علوم اسلامی در آن است را نیز اشتباه خواند (خمینی، ۱۳۸۹: ۲۴۸). از نظر امام (ره) دانشگاه اسلامی، دانشگاهی است که با حفظ مبنای توحیدی نسبت به علوم، اخلاق اسلامی و تربیت اسلامی در فضای دانشگاه حاکم باشد و خروجی دانشگاه برای مملکت کارایی داشته باشد (خمینی، ۱۳۸۹: ۲۴۸-۲۵۰). دانشگاه اسلامی به معنای دانشگاهی بدون وابستگی به غرب و شرق است که فارغ‌التحصیل آن نسبت به جامعه تعهد داشته باشد: «ما می‌خواهیم یک دانشگاه مستقل درست کنیم و تغییر بنیادی بدهیم که مستقل بشود، وابسته به غرب نباشد، وابسته به کمونیسم نباشد، وابسته به مارکسیسم نباشد... ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم. ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم. آن چیزی که ما را می‌ترساند وابستگی فرهنگی است. ما از دانشگاه استعماری می‌ترسیم» (خمینی، ۱۳۸۹: ۲۵۱-۲۵۲).

شورای انقلاب در ۲۹ فروردین ۱۳۵۹ دستور برگزاری امتحانات تا ۱۴ خرداد را صادر کرد و پس از آن دانشگاه‌ها تعطیل شد. در ۲۳ خرداد ۱۳۵۹ امام طی حکمی اعضای «ستاد»ی را تعیین کردند که وظیفه‌ی آن برنامه‌ریزی رشته‌های دانشگاهی و تعیین خط مشی فرهنگی دانشگاه‌ها بر اساس فرهنگ اسلامی بود. در این حکم آمده بود: «مدتی است ضرورت انقلاب فرهنگی که امری اسلامی است و خواست ملت مسلمان می‌باشد، اعلام شده است و تا کنون اقدام مؤثر اساسی انجام نشده است؛ و ملت اسلامی و خصوص دانشجویان با ایمان متعهد، نگران آن هستند و نیز نگران اخلال توطئه‌گران که هم اکنون گاه‌گاه آثارش نمایان می‌شود

و ملت مسلمان و پایبند به اسلام خوف آن دارند که خدای نخواستہ فرصت از دست برود و کار مثبتی انجام نگیرد، و فرهنگ همان باشد که در طول مدت سلطه رژیم فاسد کارفرمایان بی‌فرهنگ، این مرکز مهم اساسی را در خدمت استعمارگران قرار داده بودند». طبق این حکم، محمد جواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل احمد، جلال الدین فارسی و علی شریعتمداری به عضویت این ستاد درآمدند و مسئول آن شدند که با دعوت از اساتید متدین و متعهد «برای برنامه‌ریزی رشته‌های مختلف و خط مشی فرهنگی آینده دانشگاهها، بر اساس فرهنگ اسلامی و انتخاب و آماده سازی اساتید شایسته متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلامی اقدام نمایند» (خمینی، ۱۳۸۹: ۴۳۱-۴۳۲).

قرار اولیه بر این بود که ستاد انقلاب فرهنگی ظرف ۶ ماه دانشگاهها را بازگشایی کند. با این حال کار ستاد با کندی پیش رفت و نهایتاً بازگشایی قطعی دانشگاهها در مهرماه ۱۳۶۲ محقق شد. ستاد انقلاب فرهنگی در شهریور ۱۳۶۲ با تغییرات اعضا به ستاد عالی انقلاب فرهنگی و نهایتاً در آذرماه ۱۳۶۳ به شورای عالی انقلاب فرهنگی تغییر نام داد (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۸: ۸۲-۸۳).

در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ فعالیت مرتبط با علوم انسانی و اسلامی شورا عمدتاً ناظر به صدور مجوز برای مؤسسات و دانشگاه‌های مرتبط بوده است. به برخی از این مؤسسات اشاره می‌کنیم. تمرکز اصلی بر تحول علوم انسانی و خواست علوم انسانی اسلامی، مربوط به دهه‌ی ۸۰ می‌شود که این ایده با طرح مجدد و جدی مباحث انتقادی نسبت به ماهیت علوم انسانی سکولار و مطالبه‌ی رهبری اهمیت پیدا کرد. در این دوره، هم به دلیل این مطالبه و هم البته در ساحت اجرایی به دلیل همراهی دولت وقت با گفتار اسلامی‌سازی علوم انسانی، تحولات نهادی زیادی در راستای تحقیق، پژوهش و تولید علوم انسانی اسلامی رخ داد. آیین‌نامه‌ی تشکیل شورای تخصصی تحول و ارتقای علوم انسانی مهرماه ۱۳۸۸ در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید. در این آیین‌نامه، منظور از اصل تأسیس این

شورا، «تحول پایدار در علوم انسانی به منظور طراحی، سازمان‌دهی، برنامه‌ریزی، مدیریت و هدایت تحول علوم انسانی در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و پژوهشی» دانسته شده بود. مطابق این آیین‌نامه، اهداف شورا عبارت است از: ۱. ابتدای علوم انسانی بر مبنای نظری جمهوری اسلامی و انسان‌شناسی اسلامی، ۲. اصلاح و ارتقای آموزش و پژوهش در علوم انسانی در جهت انطباق با سیاست‌ها و راهبردها و کارآمدسازی آن در شؤون کشور و ۳. هماهنگ و هم‌افزا شدن نهادهای مسؤول و فعال در حوزه‌ی علوم انسانی. همچنین از جمله وظایف این شورا می‌توان به «تدوین سیاست‌های مناسب آموزشی»، «نظارت راهبردی بر فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی»، «تقویت تولید علم و نظریه‌پردازی در حوزه‌ی علوم انسانی»، «فراهم کردن سازوکارهای فعالیت علمی مشترک میان دانشگاه و حوزه» و همچنین «نهادینه‌سازی کرسی‌های نظریه‌پردازی و نقد و مناظره» اشاره کرد.^۱

۵-۳- تشکیل‌های مرتبط با علم دینی پس از انقلاب

در اسفند ۱۳۶۳ اهداف و وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید. در میان اهداف می‌توان به «تحول دانشگاه‌ها و مدارس و مراکز فرهنگی و هنری بر اساس فرهنگ صحیح اسلامی و گسترش و تقویت هرچه بیشتر آن‌ها برای تربیت متخصصان متعهد و اسلام‌شناسان متخصص» اشاره کرد. قوانین و آیین‌نامه‌های مرتبط با نهادهای مصوب شورا در سال‌های ۶۳ و ۶۴ به تصویب رسید. در اردیبهشت ۱۳۶۴ گذراندن برخی دروس عمومی اسلامی برای همه‌ی رشته‌های کارشناسی به تصویب رسید.^۲ اصل سازمانی برای تدوین کتب علوم انسانی و اسلامی در اسفند ۱۳۶۳ تصویب شد. اساسنامه‌ی «سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت)» در مرداد ۱۳۶۴ به تصویب رسید. وظیفه

۱. آیین‌نامه تشکیل شورای تخصصی تحول و ارتقای علوم انسانی، جلسه ۶۵۰ شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۲۵ مهر ۱۳۸۸.

۲. «از میان سه درس زیر دو درس برحسب استطاعت هر دانشگاه آرایه می‌شود و کلیه دانشجویان دوره لیسانس ملزم می‌باشند که لااقل دو درس را بگیرند. ۱. تاریخ اسلام؛ ۲. تربیت و اخلاق اسلامی؛ و ۳. متون اسلامی.» (مصوبه شماره ۲۰، جلسه ۲۱، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۴).

این سازمان، تدوین و ترجمه‌ی کتب علوم انسانی و تطبیق آن‌ها با مبانی اسلامی بود.^۱ با این حال، «سمت» به دلیل جایگاه حاشیه‌ای در نظام آموزشی و پژوهشی جدید، عملاً تبدیل به چاپخانه‌ی علوم انسانی شد. بعداً، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ذیل این نهاد شکل گرفت که به آن اشاره خواهیم شد.

شورا برای تأمین نیروی آموزشی آشنا با علوم اسلامی هم مصوباتی داشت.^۲ اساسنامه‌ی جهاد دانشگاهی هم که عملاً از زمان تعطیلی دانشگاه‌ها و همزمان با شکل‌گیری ستاد انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹ شکل گرفته بود، در مهرماه ۱۳۶۵ به تصویب شورا رسید. در این مصوبه اولین هدف تأسیس جهاد دانشگاهی «اسلامی‌شدن دانشگاه‌ها» تعیین شده بود.^۳

تشکل دیگری که در فرایند تقریب حوزه و دانشگاه و با هدف تعمیق دیدگاه‌های اسلامی در موضوعات علوم انسانی فعالیت می‌کرد، «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» بود. این دفتر بنا به پیشنهاد «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» به ستاد انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۱ ذیل «سمت» شکل گرفت. ابتدا تعدادی از اساتید با سابقه‌ی علوم انسانی و همچنین فضایی حوزه‌ی علمیه‌ی قم که با مباحث علوم انسانی آشنا بودند، دعوت به همکاری شدند. فعالیت این دفتر زیر نظر مرحوم «محمدتقی مصباح یزدی» و در پنج کارگروه روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، علوم تربیتی و اقتصاد به فعالیت پرداخت. در سال ۱۳۶۹ این دفتر به عنوان یکی از نهادهای رسمی همکار با سازمان سمت درآمد. این دفتر نه به عنوان واسط میان نهاد متولی حوزه و نهاد متولی آموزش عالی در ایران، بلکه در حاشیه‌ی یک سازمان متولی ترجمه‌ی کتب شکل گرفت. لذا هرچند بنا به پیگیری‌های فردی و نیمه‌تشکیلاتی قم پایدار ماند، اما

۱. در میان هفت وظیفه‌ای که این مصوبه برای سازمان برشمرده بود، می‌توان به این دو مورد اشاره کرد: «برقرار کردن ارتباط میان علمای حوزه‌های دینی و اساتید دانشگاه‌ها، جهت بحث و بررسی مشترک پیرامون مسایل علوم انسانی، از آن حیث که با مبانی و مسایل اسلامی ارتباط دارد» و «بررسی و اظهار نظر در مورد کتب و مآخذ دروس دانشگاهی در علوم انسانی، از آن حیث که با مبانی و مسایل اسلامی و انقلاب فرهنگی ارتباط دارد، به منظور تایید، اصلاح یا حذف آن‌ها» (مصوبه ۴۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۶ مرداد ۱۳۶۴).

۲. «مقرر می‌گردد که: «گروهی از افراد آشنا به مبانی اسلامی که دارای تعهد کافی نیز هستند (نظیر برخی طلاب فاضل و فارغ‌التحصیلان مستعد دانشکده الهیات) انتخاب شده و برای تحصیل در سطوح عالی رشته‌های علوم انسانی بصورت بورسیه به خارج از کشور اعزام شوند. این گروه پس از فراغت از تحصیل می‌بایستی به امر تدریس در دانشگاه‌ها مشغول شوند» (مصوبه ۵۰ شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۲۹ مرداد ۱۳۶۴).

۳. مصوبه ۱۶۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۵ مهر ۱۳۶۵

اساساً در آموزش عالی رسمیتی نیافت. یک دهه بعد در ۱۳۷۸ با تلاش شورای عالی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، این دفتر به عنوان «پژوهشکده‌ی حوزه و دانشگاه» از وزارت علوم مجوز گرفت. در سال ۱۳۸۰ این پژوهشکده به «مؤسسه‌ی پژوهشی حوزه و دانشگاه» و نهایتاً در در ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» تغییر نام داد.^۱

در دهه‌ی هفتاد خورشیدی، «ستاد اسلامی شدن دانشگاه‌ها» در وزارت علوم تشکیل شد. این ستاد در مرداد ۱۳۷۶ و با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی به عنوان «شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی» نام‌گذاری و به عنوان یکی از شوراهای اقماری شورای عالی انقلاب فرهنگی تعیین شد. «سند دانشگاه اسلامی» در سال ۱۳۷۷ توسط این شورا تدوین شد. پانزده سال بعد در تیر ماه ۱۳۹۲ «سند اسلامی شدن دانشگاه‌ها» که توسط همین شورا و بر مبنای سند پیشین تدوین شده بود، به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید.^۲

دیگر نهاد مهم و تأثیرگذار در جریان علوم انسانی اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم است که در حال حاضر دو بازوی مؤثر آموزشی و پژوهشی دارد. این دفتر در سال ۱۳۵۸ به نام «دایره تبلیغات امام» و سپس «دفتر تبلیغات امام» آغاز به کار کرد. نهایتاً، نام آن به «دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم» تغییر داده شد. پس از کودتای نوزده و قضایای مربوط به آیت‌الله شریعتمداری، امکانات مربوط به دارالتبلیغ به این دفتر واگذار شد. بازوی پژوهشی این دفتر، «پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی» و بازوی آموزشی آن «دانشگاه باقرالعلوم (ع)» در قم است. در حوزه‌ی انتشارات و تبلیغ هم «بوستان کتاب» و «مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤال‌های دینی» از مراکز وابسته به این دفتر است.^۳

«پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی» از مراکز فعال وابسته به دفتر تبلیغات است که پژوهشکده‌ها، مراکز و قطب‌های متعدد علمی دارد. ذیل هر قطب پژوهشگاه، متناسب با مسائل آن، حوزه‌های مستقلی تحت عنوان میزکار تخصصی ایجاد شده است. یکی از چهار

۱. دانشنامه‌ی اسلامی (wiki.ahlolbait.com)، مدخل «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)».

۲. سند اسلامی شدن دانشگاه‌ها، مصوبه جلسه ۷۳۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۲۵ تیر ۱۳۹۲، صص ۶-۹.

۳. دانشنامه مجازی مکتب اهل بیت (fa.wikishia.net)، مدخل «دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم».

قطب فکری و فرهنگی پژوهشگاه، «قطب بنیادی نظری و نظام متقن علوم اسلام و انسانی» است که ذیل آن «میز اسلامی سازی علوم انسانی» فعال است و به مسئله‌ی خاص «ضعف گفتمان انتقادی و رویکرد اسلامی در ساحت‌های معرفتی و فرهنگی علوم انسانی» می‌پردازد.^۱ گفتنی است که قطب‌های علمی در برنامه‌ریزی دفتر تبلیغات طراحی شدند و فقط به لحاظ سازمانی ذیل پژوهشگاه قرار می‌گیرند.

«دانشگاه باقرالعلوم» که به شکلی نیمه‌رسمی فعالیت خود را همزمان با تأسیس دفتر شروع کرده بود، از سال ۱۳۷۰ موافقت اصولی وزارت علوم را برای تأسیس مؤسسه‌ی آموزش عالی دریافت کرد و در سال ۱۳۷۱ مؤسسه‌ی آموزش عالی باقرالعلوم (ع) به تصویب رسید. در سال ۱۳۸۴ طرح اولیه‌ی تبدیل مؤسسه به دانشگاه تدوین شد و شورای گسترش آموزش عالی با ارتقای مؤسسه به دانشگاه موافقت کرد. از جمله اهداف این دانشگاه می‌توان به «کمک به ارتقای سطح فرهنگ و دانش جامعه و رشد و گسترش علوم اسلامی-انسانی» و همچنین «مشارکت در تربیت نیروی انسانی متخصص و نخبگان مورد نیاز در عرصه علمی و فرهنگی از میان طلاب حوزه‌های علمیه» اشاره کرد.^۲ دشواری تبدیل مؤسسه‌ی باقرالعلوم به دانشگاه که بیش از دو دهه به طول انجامید، به دلیل فقدان اقتدار نهادهای حوزوی در ساختار آموزش عالی ایران، حتی پس از انقلاب اسلامی است. اهمیت این موضوع هنگامی آشکارتر می‌شود که بدانیم باید سه دهه از انقلاب می‌گذشت، تا نهایتاً با تلاش شورای عالی انقلاب فرهنگی مدارک حوزوی امکان ارزیابی و معادل‌سازی با مدارک دانشگاهی را پیدا کنند.

از دیگر مراکز پژوهشی فعال در موضوع علوم انسانی اسلامی، که حوزه‌ی تمرکز فعالیت آن در تهران است، می‌توان به «پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی» اشاره کرد. این پژوهشگاه نه با پیش‌بینی یا برنامه‌ریزی مشخص، بلکه مانند موارد قبل بر اساس دغدغه‌ها و پیگیری‌های فردی و نیمه‌تشکیلاتی مؤسس آن شکل گرفت. پژوهشگاه در سال ۱۳۷۳ و با مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی تأسیس شد. از جمله اهداف پژوهشگاه، «نظریه‌پردازی و نوآوری علمی

۱. پایگاه دبیرخانه قطب‌های فکری و فرهنگی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۲. پایگاه دانشگاه باقرالعلوم (ع)، معرفی دانشگاه باقرالعلوم (ع).

در جهت توسعه و تعمیق معرفت دینی و نیز بسط مطالعات راهبردی و کاربردی گره‌گشا در قلمرو حکمت و اندیشه دینی، فرهنگ، معارف و علوم انسانی اسلامی» و همچنین «مطالعه مقایسه‌ای (تطبیقی) و نقد فعال، مبتکرانه و روشمند مکاتب و نظریه‌های معارض و رقیب در قلمرو حکمت و اندیشه دینی، فرهنگ و علوم انسانی اسلامی» عنوان شده است. وظیفه‌ی اصلی پژوهشکده‌ها و گروه‌های علمی این مرکز «طراحی و اجرای تحقیقات، با رویکرد اصلی تولید علوم انسانی اسلامی» است.^۱

در دو دهه‌ی ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ بر اساس دغدغه‌های فردی و گروهی و تأکیدات آیت الله خامنه‌ای، برخی مراکز علمی و پژوهشی در حوزه‌ی علوم انسانی اسلامی و عمدتاً در حاشیه‌ی آموزش عالی موجود فعال شدند. البته پیش از آن به مرور در دهه‌ی ۷۰ و نیمه‌ی اول دهه‌ی ۸۰ برخی از رشته‌های مرتبط با معارف و علوم انسانی شکل گرفته بود. در مصوبه‌ی ۲۰۸ شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت علوم، دکتری «علوم اقتصادی گرایش اقتصاد اسلامی» در سال ۱۳۶۹ به تصویب رسید. در سال‌های بعد گرایش اقتصاد اسلامی برای کارشناسی و کارشناسی ارشد هم تدوین شد. مجموعه گرایش‌های مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) تحت عنوان «معارف اسلامی و حقوق / روان‌شناسی / جامعه‌شناسی / اقتصاد / علوم سیاسی / مدیریت / علوم تربیتی و ...» در جلسه‌ی ۳۷۰ این شورا و در سال ۱۳۷۷ به تصویب رسید. مجموعه گرایش‌های دانشگاه امام صادق (ع) تحت عنوان «معارف اسلامی و اقتصاد / تبلیغ / علوم سیاسی / مدیریت و ...» در سال ۱۳۷۶ به تصویب رسید. رشته‌ی روانشناسی اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد در سال ۱۳۸۹ به تصویب این شورا رسید. همچنین رشته‌ی دانش اجتماعی مسلمین در سال ۱۳۸۷ در زیرگروه حوزوی و در ۱۳۹۱ در زیرگروه علوم اجتماعی به تصویب رسید.^۲

به منظور هماهنگ کردن مراکز مرتبط با علوم انسانی اسلامی در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۸، «مجمع عالی علوم انسانی اسلامی»، با تصویب شورای سیاست‌گذاری پنج‌گانه کنگره‌ی

۱. پایگاه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (iiict.ac.ir)، پژوهشگاه در یک نگاه.

۲. همه‌ی موارد به نقل از مصوبه مربوطه در پایگاه دفتر برنامه‌ریزی آموزشی عالی وزارت عتف است.

بین‌المللی علوم انسانی اسلامی تأسیس شد. خود این کنگره توسط مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا برگزار می‌شود.^۱ هدف از این مجمع «صیانت از گفتمان علوم انسانی اسلامی و زمینه‌سازی برای ارتقاء و هماهنگ‌سازی تلاش‌ها در جهت تحقق علوم انسانی اسلامی در نظام آموزش عالی کشور» است. رکن حقوقی اصلی این مجمع، دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های فعال در زمینه‌ی علوم انسانی اسلامی است. برخی از اعضای این رکن عبارتند از: «پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی»، «مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)»، «دانشگاه امام حسین (ع)»، «دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم»، «دانشگاه امام صادق (ع)»، «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه»، «پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی»، «جامعه‌المصطفی (ص) العالمیه»، «دانشگاه علوم اسلامی رضوی»، «دانشگاه معارف اسلامی»، «دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم» و «دانشگاه باقرالعلوم (ع)».^۲

نخستین کنگره‌ی بین‌المللی علوم انسانی اسلامی در سال ۱۳۹۱ در تهران به کوشش «مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا» برگزار شد. این کنگره تا سال ۱۳۹۸ پنج بار برگزار شده است.^۳ دبیرخانه‌ی این کنگره از دومین دوره‌ی کنگره، همزمان با اختتامیه، جایزه‌ی جهانی علوم انسانی اسلامی را به برگزیدگان تقدیم می‌کند، تا سال ۱۳۹۸ چهار بار جایزه‌ی علوم انسانی اسلامی به برگزیدگانی که «نوآوری» یا «نظریه‌ی برتری» در این حوزه داشته‌اند، تعلق گرفته است.

۵-۴- جمع‌بندی یافته‌ها

با بررسی انجام شده، مشخص شد که خواست اسلامی‌سازی دانش و دانشگاه به دهه‌های پیش از انقلاب باز می‌گردد که پهلوی دوم به دنبال بهبود وجهه‌ی خود در جهان اسلام بود. به علاوه ایده‌ی دانشگاه اسلامی می‌توانست در صف انقلابیون رخنه ایجاد کند، چرا که استدلال

۱. این مرکز با پیگیری حجت‌الاسلام دکتر رضا غلامی و اخذ مجوز از شورای عالی گسترش آموزش عالی کشور در سال ۱۳۸۸ شکل گرفت.

۲. پایگاه مجمع عالی علوم انسانی (www.scih.ir)، درباره‌ی ما.

۳. این کنگره که مهم‌ترین واقعه‌ی علوم انسانی اسلامی در ایران است، از سال ۹۱ به شکل سالانه یا دوسالانه برگزار شده است.

مهم آن‌ها در رد رژیم وجهه‌ی ضداسلامی آن بود.

ایده‌ی اسلامی‌سازی دانش و دانشگاه، پس از انقلاب اسلامی هم ادامه پیدا کرد و بخشی از آن در انقلاب فرهنگی و برخی دیگر در تأسیس چند دانشگاه از جمله دانشگاه آزاد اسلامی، لااقل در نظر، محقق شد. در سال‌های اخیر این مفهوم با مفهوم علوم انسانی اسلامی پیوند خورد و هم به دلیل دغدغه‌های فردی و گروهی و هم به دلیل پیگیری آیت‌الله خامنه‌ای از دولت‌های گذشته و حال دنبال شده است. برخی از نهادهای رسمی و نیمه‌رسمی درگیر در این فرایند در بخش پیشین توضیح داده شد و برای پرهیز از تطویل از ذکر مجدد آن خودداری می‌شود.

در پاسخ به پرسش‌های اول و دوم پژوهش، ریشه‌های تاریخی خواست اسلامی‌سازی نهاد دانش در ایران را بررسی کردیم. به لحاظ تاریخی، به طور کلی در جهان اسلام چنین گرایشی وجود داشت و بنا به اقتضائاتی حتی در دوره‌ی عرفی‌گرایی پهلوی دوم دنبال می‌شد. لذا هرچند تلاش محدود نهادی برای تأسیس دانشگاه اسلامی پیش از انقلاب نیز مطرح بود، اما همانطور که توضیح داده شد، هدف آن کسب وجهه برای ایران در جهان اسلام، پس از به رسمیت شناختن اسرائیل بود. به هر حال کوشش‌های نهادی پس از انقلاب، نسبتی به خواست پیش از انقلاب ندارد، چرا که آرمان انقلاب اسلامی، مطابق اصل دوم قانون اساسی برپایی نظامی مبتنی بر ایمان و وحی است.

در پاسخ به پرسش سوم این پژوهش، نهادهای متفکر اسلامی‌سازی علم در ایران به اجمال در بخش پیشین مورد بررسی قرار گرفتند. فهرستی از این نهادها به همراه زمان تأسیس آن‌ها در ادامه آورده شده است.

جدول ۱. نهادهای مرتبط با علوم انسانی اسلامی و دانشگاه اسلامی

سال تأسیس	نام نهاد
۱۳۵۸	دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم (قبلاً: دایره تبلیغات امام، دفتر تبلیغات امام)
۱۳۶۳ (۱۳۵۹)	شورای عالی انقلاب فرهنگی (ستاد انقلاب فرهنگی)
۱۳۶۱	پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (قبلاً: دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه)
۱۳۶۱	دانشگاه امام صادق (ع)
۱۳۶۳-۶۴	سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت)
۱۳۶۵	جهاد دانشگاهی
۱۳۶۳-۱۳۷۰	دانشگاه باقرالعلوم (قبلاً: مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم، ذیل دفتر تبلیغات)
۱۳۷۳	پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
۱۳۷۴	آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قبلاً: مؤسسه در راه حق؛ بنیاد فرهنگی باقرالعلوم)
۱۳۷۶	شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی (قبلاً: ستاد اسلامی شدن دانشگاه‌ها)
۱۳۷۹ (۱۳۵۸)	فرهنگستان علوم اسلامی قم (قبلاً: دفتر مجامع مقدماتی آکادمی علوم اسلامی)
۱۳۸۰-۸۴	پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (ذیل دفتر تبلیغات)
۱۳۸۶ (۱۳۷۲)	جامعه المصطفی العالمیه (مرکز جهانی علوم اسلامی)
۱۳۹۸	مجمع عالی علوم انسانی اسلامی

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش گردید؛ پس از ذکر تاریخچه‌ای موجز بر تلاش‌های جهانی در عرصه‌ی علوم انسانی اسلامی، به تلاش‌های نهادی‌ای که در ایران در این موضوع انجام شده پرداخته شود. برخی از نخستین فعالیت‌ها در این حوزه از جانب دربار پهلوی و به منظور بهبود

چهره‌ی ایران در جهان اسلام که پس از موضع ایران در جنگ اعراب و اسرائیل مخدوش شده بود، صورت پذیرفت. در اسناد پهلوی موقوفه‌ای نیز برای تأسیس دانشگاه اسلامی اختصاص داده شده است. پیش از انقلاب لاقلاً دو جریان گرایش به اسلامی‌سازی دانش داشتند؛ جریان نزدیک به دربار به پیشگامی سید حسین نصر و در نقطه‌ی مقابل جریان موصوف به روشنفکری دینی با دو چهره‌ی مهدی بازرگان و علی شریعتی. هرچند، بخشی از خواست اسلامی‌سازی به میانجی جریان‌های سنت‌گرایی، یا روشنفکری دینی پیش از انقلاب در سطح ایده‌ها (مبتنی بر نگاه شلری) مطرح بوده است، اما تا زمانی که به حمایت دربار (عامل مادی در نگاه شلری) نرسید، توفیقی در عمل نیافت. البته صرف مطرح شدن این موضوع و تخصیص بودجه یا موقوفه برای آن نیز موجب عملی شدن آن نشد و این ایده پیش از انقلاب عقیم ماند. عمده‌ی تلاش‌های نهادی مورد بحث در این مقاله مربوط به پس از انقلاب، ناظر به اسلامی‌سازی علوم انسانی بوده است. شاید تنها استثناء در این مورد، تأسیس شورای عالی انقلاب فرهنگی است که یک نهاد بالادستی علم در ایران است و مطابق قانون ۱۳۷۶ مجلس، اهداف مفصلی برای «تحول دانشگاهها و مدارس ... بر اساس فرهنگ صحیح اسلامی» دارد. اشاره‌ی ما به دانشگاه اسلامی پیش از انقلاب نیز صرفاً از باب این موضوع بود که پیش‌نیاز دانشگاه اسلامی، علم اسلامی است. هرچند که این ایده اساساً پیش از انقلاب توفیقی در عمل نیافت.

پس از انقلاب با توجه به بحرانی شدن فضای دانشگاه‌ها و تقسیم فضاهای آن میان احزاب مسلح، ناگزیر دانشگاه‌ها تعطیل شد و انقلاب فرهنگی آغاز شد. با این حال فعالیت جدی نهادی، حول موضوع علم دینی و اسلامی‌سازی علوم انسانی از اواخر دهه‌ی ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ آغاز شد. در این دوره، همکاری‌هایی میان حوزه و دانشگاه شکل گرفت و منجر به انتشار آثار علمی شد. مؤسسات جدید پژوهشی در قم نیز در همین دوره شکل گرفت و موجب رونق گرفتن نهادی این فعالیت‌ها شد. اوج فعالیت نهادی در این حوزه، اما معطوف به دو دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ است که فعالیت‌ها و انتشارات در این حوزه رشد داشته است. با این حال همچنان

عمده‌ی فعالیت‌های این حوزه توسط برخی نهادهای رسمی و نیمه‌رسمی دنبال می‌شود. شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در نتیجه‌ی این مقاله روشن می‌شود، اهمیت تلاش‌های نیمه‌رسمی و غیردولتی در این حوزه است. هرچند مطالب قانون اساسی و اسناد بالادستی باید تمرکز خاصی بر این حوزه صورت گیرد، اما واقعیت این است که عمده مسائل مربوط به علوم انسانی اسلامی بر اساس علائق و دغدغه‌های شخصی دنبال شده و نهایتاً بر اساس ساختار بوروکراتیک، به اخذ مجوز از وزارت علوم یا نهاد بالادستی منجر شده است. البته برخی از این نهادها نهایتاً دارای بودجه دولتی هستند، اما همانطور که نشان دادیم این بودجه در مقایسه با بودجه‌های متعارف دانشگاه‌ها رقم قابل توجهی نیست، گذشته از اینکه بسیاری از این کوشش‌ها توسط خیرین، موقوفات و ساختارهای غیردولتی اقتصادی پیش می‌رود.

پیشنهادها

مقاله‌ی حاضر نشان داد که تلاش‌ها و شبکه‌های غیررسمی در مناسبات نهادی برای علوم انسانی اسلامی اهمیت داشته است. این موضوع می‌تواند موضوع پژوهش‌های دیگری قرار گیرد. موضوع علوم انسانی اسلامی از جنبه‌های متنوعی می‌تواند، مورد توجه قرار گیرد و مورد فراتحلیل قرار گیرد. تأکید ما صرفاً بر نهادهای متکفل در این حوزه بود، اما می‌توانید از منظر منشورات علمی، شخصیت‌ها و گرایش‌ها مورد توجه قرار گیرد.

منابع

- آشنا، حسام‌الدین. ۱۳۸۸. از سیاست تا فرهنگ: سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران (۱۳۰۴-۱۳۲۰). تهران: سروش.
- بازرگان، مهدی. ۱۳۴۱. "انتظارات مردم از مراجع." در بحثی درباره روحانیت و مرجعیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- باقری، خسرو. ۱۳۹۶. "بررسی و نقد کتاب از علم سکولار تا علمی دینی." پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی ۱۷(۲): ۱-۱۷.
- باقری، خسرو. ۱۳۷۴. "هویت علم دینی." فصلنامه حوزه و دانشگاه ۳(۳): ۶-۱۸.
- باقری، خسرو. ۱۳۸۲. هویت علم دینی: نگاهی معرفت‌شناختی به نسبت دین با علوم انسانی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- برزگر، ابراهیم. ۱۳۹۱. "کاربرد رهیافت بومی‌سازی کتب درسی علوم انسانی: با تأکید بر علوم سیاسی." عیار ۷۳: ۲۲-۹۱.
- پارسانیا، حمید. ۱۳۹۶. "چیستی علم دینی با تأکید بر دیدگاه استاد جوادی آملی." حکمت اسراء ۱۹(۱): ۶۳-۹۲.
- پارسانیا، حمید. ۱۳۸۹. حدیث پیمان: پژوهشی در انقلاب اسلامی. قم: معارف.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۶. منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. قم: اسراء.
- جهاننگلو، رامین. ۱۳۸۵. در جستجوی امر قدسی: گفتگوی رامین جهاننگلو با سید حسین نصر. دیجیتال. تهران: نی.
- حسنی، سید حمیدرضا، مهدی علی‌پور، و سید محمدتقی موحد ابطحی. ۱۳۸۷. علم دینی: دیدگاه‌ها و ملاحظات. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- خمینی، سید روح‌الله. ۱۳۸۹. صحیفه امام. ج ۱۲. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- زائری، قاسم، و حاجیه محمدعلی‌زاده. ۱۳۹۸. "تحلیل جامعه‌شناختی روندهای مؤثر بر شکل‌گیری ایده انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و شناسایی اسلوب‌های بیانی آن تا مقطع غلبه گفتار اسلامی کردن." تحقیقات فرهنگی ایران ۱(۳): ۶۱-۹۱.

- زائری، قاسم، و حاجیه محمدعلی‌زاده. ۱۳۹۳. "دیرینه‌شناسی طرح دانشگاه اسلامی در ایران." راهبرد فرهنگ ۷(۲۵):۷-۴۰.
- زائری، قاسم، و حاجیه محمدعلی‌زاده. ۱۳۹۵. "شناسایی صورت‌بندی گفتمانی واقعه انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها." روش‌شناسی علوم انسانی ۲۲(۸۶):۷-۳۷.
- سوزنچی، حسین. ۱۳۸۹. معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- شجاعی‌زند، علیرضا. ۱۳۹۷. "راه‌حل امروز مادر مقابل علم سکولار، ایدئولوژی‌زدایی است." خبرگزاری مهر. Retrieved ۱ نوامبر ۲۰۲۱ (<https://mehrnews.com/xN49H>).
- شریعتی، علی. بی‌تا. مجموعه آثار ۴ (بازگشت). تهران: حسینیه ارشاد.
- ضیاءابراهیمی، رضا. ۱۳۹۷. پیدایش ناسیونالیسم ایرانی: نژاد و سیاست بی‌جاسازی. تهران: مرکز.
- کچویان، حسین. ۱۳۹۰. "بحران معرفت‌شناسی تجدد و علم بومی یا غیرتاریخی، معضله جمع‌متناقضین." کتاب ماه علوم اجتماعی جدید(۴۶-۴۷):۲-۴.
- کوهستانی‌نژاد، رضا. ۱۳۷۰. "مؤسسه وعظ و خطابه." گنجینه اسناد (۱):۱۰۰-۱۲۷.
- گلشنی، رضا. ۱۳۸۸. از علم سکولار تا علم دینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- موحد ابطحی، سید محمدتقی. ۱۳۹۱. "ارزیابی الگوی تأسیسی علم دینی دکتر خسرو باقری." فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ۱۶(۴):۳۹-۶۳۰.
- نصر، سید حسین. ۱۳۸۵. اسلام و تنگناهای انسان متجدد. تهران: دفتر پژوهش و نشر سپهرودی.
- وبر، ماکس. ۱۳۸۵. اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری. تهران: علمی و فرهنگی.
- Scheler, Max. ۱۹۹۲. On Feeling, Knowing, and Valuing: Selected Writings. University of Chicago Press.

References

- Ashna, H. (2009), From politics to culture: cultural policies of the government in Iran (1304-1320), Tehran: Soroush. (In Persian)
- Bazargan, M (1962), "People expectancy from the Maraji", in: Topics on the shia clergy and marjaiyyat, Tehran: Sherkat Shahami Enteshar. (In Persian)
- Baqeri, K. (2017), "Review: From secular science to religious science", Pajooeshname enteqadi motoon va barname-haye oloum ensani, 17 (2), 1-17. (In Persian)
- Baqeri, K. (1995), "Identity of the religious science", Hawzah va daneshgah, 3, 6-18. (In Persian)
- Baqeri, K. (2003), Identity of the religious science: an epistemological view on the relation between religion and human sciences, Tehran, Vezerat farhang va ershad eslami. (In Persian)
- Barzegar, E. (2012), Application of the localization approach in humanities textbook: with emphasis on political sciences, Ayaar, 22, 73-91. (In Persian)
- Parsania, H. (2017), "On the essence of the religious science with emphasis on the views of Ayatollah Javadi Amoli", Hekmat Esra, 9 (1), 63-92. (In Persian)
- Parsania, H. (2010), Hadis peymaneh: a resaerch on the Islamic revolution, Qom: Ma'aref.
- Javadi Amoli, A. (2007), Status of the intellect in the view of religious knowledge, Qom: Esra.
- Jahanbaglou, R. (2006), After the sacred: a dialog with Sayed Hossein Nasr, Tehran: Ney.
- Hasani, S. H., et al. (1999), Religious sciences: views and perspectives, Qom: Pajooeshgah hawzah va daneshgah.
- Khomeini, S. R. (2010), Saheefe Emam, vol. 12, Mo'assesse tanzim va nash asar Emam Khomeini.

- Zaeri, Q. & Mohammadalizadeh, H. (2019), "Sociological analysis of the processes affecting the formation of the idea of cultural revolution in universities and the identification of its expressive styles until the predominance of Islamic discourse", *Tahqiqat farhangi Iran*, 1 (3), 61-91.
- Zaeri, Q. & Mohammadalizadeh, H. (2014), "Archeology of the Islamic University in Iran", *Rahbord farhang*, 7 (25), 7-40.
- Zaeri, Q. & Mohammadalizadeh, H. (2016), "Identifying the discursive formulation of the Cultural Revolution in universities", *Ravesh shenasi oloum ensani*, 22 (86), 7-33.
- Souzanchi, H. (2010), *Meaning, possibility and relization methods for religious science*, Tehran: Pajooheshgah motaleat farhangi va ejtemae.
- Shojaee Zand, A. (2018), *Our solution today against secular science is de-ideologicalization*, Mehr news agency, URL: <https://mehrnews.com/xN49H>.
- Shariati, A. (ND), *Collected works 4 (the return)*, Tehran: Hosseinie ershad.
- Ziaebrahimi, R. (2018), *The emergence of Iranian nationalism: race and politics of dislocation*. Tehran: Markaz.
- Kachooyan, H. (2011), "Crisis of the epistemology of the modernity and native or unhistorical science", *Ketabe mah oloum ejtemae*: 46-47, 2-4.
- Koohestaninejad, R. (1991), "Mo'assesse va'z va khetabeh", *Ganjine asnad*, 1 (1), 100-127.
- Golshani, R. (2009), *From secular science to religious science*, Tehran: Pajooheshgah oloum ensani va motale'at farhangi.
- Movahed Abtahi, S. M. (2012), "Evaluation of the constituting model of religious science for Dr. Khosro Baqeri", *Motale'ate marefati dar daneshgah eslami*, 16 (4), 630-639.
- Nasr, S. H. (2006), *Islam and tribulations of modern man*, Tehran: Daftar pajouhesh va nash sohrevardi.
- Weber, M. (2006), *The Protestant ethic and the spirit of capitalism*, Tehran: Elmi va farhangi.